پرونده
تاریخ شفاهی «بخش اول»

در بازخوانی تاریخی با محمدجواد مظفر به مناسبت دومین سالمرگ ابوالحسن بنی‌صدر بررسی شد

«شورای انقلاب» و «بنی‌صدر»؛ دو مسیر، دو سرنوشت

عبدالرحمن فتح‌الهی: اگرچه بیشتر توجه تاریخی به ابوالحسن بنی‌صدر در سایه آن است که عنوان «اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران» را یدک می‌کشد، اما بی‌شک او، چه قبل از دوره ریاست‌جمهوری و چه بعد از آن دارای ابعاد و وجوه متنوع، متفاوت و گاه متضادی هم بوده است که هر کدام از آنها می‌تواند به تنهایی محل بحث‌های طولانی باشد. صدالبته که بنی‌صدر بعد از ۶ مرداد ۱۳۶۰ و فرار به فرانسه، عملاً از صحنه سیاسی محو شد و تنها فعالیت سال‌های آخر عمرش انتشار «هفته‌نامه «انقلاب اسلامی در هجرت»» بود. بنی‌صدر در ۴۰ سال و ۷۳ روز عمری که پس از دوران ریاست‌جمهوری‌اش در فرانسه سپری کرد دیگر محل توجه نبود. حال در دومین سالمرگ اولین رئیس‌جمهوری اسلامی ایران سعی شده تا تمرکز جدی‌تری روی یک بخش از زندگی سیاسی بنی‌صدر صورت گیرد که شاید کمتر به آن پرداخته شده یا حداقل در قیاس با دیگر موضوعات مربوط به بنی‌صدر، آن‌گونه که باید مورد واکاوی قرار نگرفته است. بررسی عملکرد بنی‌صدر در شورای انقلاب و نگاه او به این شورا، از آن دست مقولاتی است که می‌تواند سرشار از نکاتفه‌ها باشد. خاصه آنکه با انتشار شش سند جدید از مکاتبات شورای انقلاب در ۲۱ شهریور سال جاری مشخص شده که یک سند از این اسناد شش‌گانه به میثاق‌نامه هشت‌صفحه‌ای اعضای شورای انقلاب در سال ۵۹ بازمی‌گردد که به گفته حمید انصاری (قائم‌مقام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی) به خط و به قلم و ادبیات خاص آقای ابوالحسن بنی‌صدر (رئیس‌جمهور و رئیس وقت شورای انقلاب) نوشته شده است؛ برای بررسی این مقطع از زندگی بنی‌صدر به سراغ محمدجواد مظفر رفته‌ایم. وی علاوه بر آنکه مدیرکلی مطبوعات و رسانه‌های خارجی دولت میرحسین موسوی را در کارنامه سیاسی خود دارد، تجربه حضور در دبیرخانه شورای انقلاب را هم داشته است و بعد از استعفای دولت موقت بازرگان با تاسیس دبیرخانه شورای انقلاب می‌شود. محمدجواد مظفر که اکنون مدیر انتشارات کویر است، کتابی هم تحت عنوان «اولین رئیس‌جمهور» دارد که مجموعه گفت‌وگوهای اعضای دبیرخانه شورای انقلاب در نیمه دوم دی ماه ۱۳۵۸ تا سه نامزد اولین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری ایران را شامل می‌شود. جلال‌الدین فارسی، ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده این سه نامزد هستند. در کنارش، کتاب به گفت‌وگو با بهشتی و عزت‌الله سحابی هم می‌پردازد. در این میان شاید مهم‌ترین بخش این کتاب مربوط به جلسه چالشی ۱۷ دی ماه ۱۳۵۸ اعضای دبیرخانه شورای انقلاب با بنی‌صدر باشد. از این رو است که کتاب هم «اولین رئیس‌جمهور» نام گرفته و به تبعش بدیهی است که در جای جای مصاحبه به این کتاب و گفت‌وگوی دبیرخانه شورای انقلاب با بنی‌صدر هم اشاره می‌شود؛ ازاین‌رو با محمدجواد مظفر در مقام مؤلف به گفت‌وگویی صریح نشسته‌ایم تا بازخوانی تاریخی او را نسبت به عملکرد بنی‌صدر در شورای انقلاب و نگاهش به این شورا داشته باشیم. لازم به ذکر است که مصاحبه پیش‌رو صرفاً بر بازخوانی تاریخی بدون سوگیری سیاسی و جناحی تمرکز و تأکید دارد. ازاین‌رو نام‌بردن از افراد و چهره‌های مختلف، چه آنهایی که در قید حیات‌اند و چه آنهایی که فوت کرده‌اند، صرفاً و در جهت تبیین تاریخی صورت گرفته است.

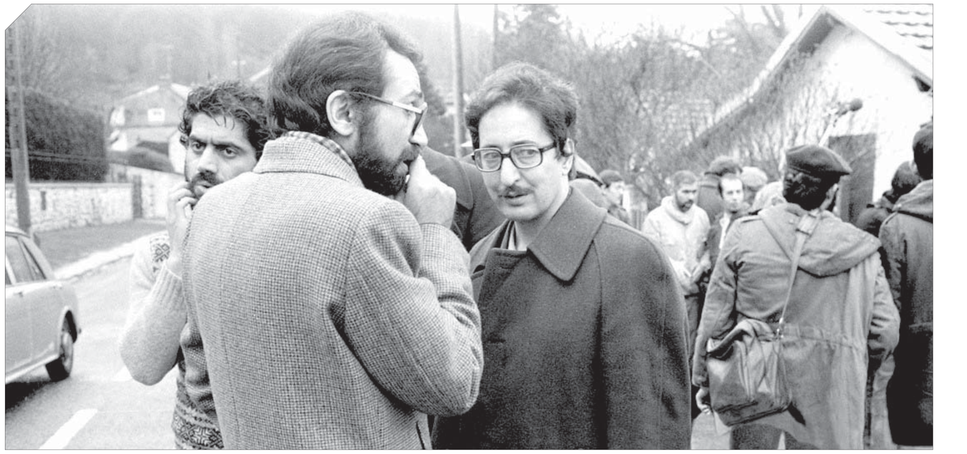

◆ جناب مظفر مستحضرید که بازخوانی تاریخ انقلاب و حرف‌زدن در مورد فردی مانند ابوالحسن بنی‌صدر، از آن دست مقولاتی است که می‌توان درخصوص آن ساعت‌ها بحث کرد؛ ازاین‌رو در دومین سالمرگ اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران سعی داریم درباره یک موضوع مشخص با حضرت‌عالی گفت‌وگو کنیم تا ازبرکات‌دیدگوی، کلی‌گویی و نیز تکرارگویی پرهیز شود که من به‌شخصه در صحابه‌هایم از آن پرهیز دارم. به هر حال بنی‌صدر دارای ابعاد و وجوه متنوع، متفاوت و حتی متضادی در حیات سیاسی خود بوده است؛ از بنی‌صدر و تحولات قبل از انقلاب تا بنی‌صدر و جبهه ملی، بنی‌صدر و نهضت آزادی، بنی‌صدر و نوفل‌لوشاتو، بنی‌صدر و انقلاب، بنی‌صدر و امام، بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی، بنی‌صدر و دولت موقت، بنی‌صدر و ریاست‌جمهوری، بنی‌صدر و جنگ، بنی‌صدر و سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، بنی‌صدر و اپوزیسیون و...؛ بی‌شک در مورد هر کدام از این موضوعات می‌توان کتاب‌ها نوشت، چه رسد به آنکه بخواهیم در یک مصاحبه مسئله را بشکافیم. پس به جای کلی‌گویی، ذیل اتفاقی که اخیراً روی داده است سعی دارم مشخصاً به بازخوانی تاریخی «شورای انقلاب و نگاه بنی‌صدر به این شورا و عملکردش در آن» ورود کنم که...

جه اتفاقی؟!

◆ انتشار شش سند جدید از مکاتبات شورای انقلاب که در مقاله‌ای به قلم حمید انصاری (قائم‌مقام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی) در ۲۱ شهریور؛ به هر حال حق‌طرفی، هم عضو دبیرخانه شورای انقلاب بودید و هم نگارنده کتاب «اولین رئیس‌جمهور» هستید، ضمن آنکه بنی‌صدر را هم از نزدیک می‌شناسید، پس بی‌تعارف سؤالات صریح و جزئی از شما دارم و انتظار من آن است که باصفای دقیق ارائه داشته باشم. چرا که شاید از آن دراماتی صحبت‌های که مکرر درباره این کتاب (اولین رئیس‌جمهور) و تاریخ شورای انقلاب مصاحبه کرده‌اید، ازاین‌رو برای جلوگیری از تکرار مکررات سراغ جزئیات خواهم رفت.

حالا که شما صریح و دقیق شروع کردید من هم نوفل‌لوشاتو را به مصاحبه ورود کنیم این نکته را صریحاً خدمت عزیز گفتم؛ به واسطه آنکه موضوع مدنظرتان در این گفت‌وگو یعنی تاریخ شورای انقلاب و بنی‌صدر حساس است و در عین حال از موضوع حدود ۴۵ سال می‌گذرد، پس اگر مقوله‌ای را به خاطر نداشته باشم یا از آن مطمئن نباشم یا اصلاً اطلاعی نداشته باشم، جواب نمی‌دهم.

◆ ممنون ازروشن‌گرتان؛ بسیار خب، سؤال اول من قدم به یک شعبه‌تبلیغ بعد از انتشار این شش سند است: شعبه‌تبلیغ ژورنالیستی که سعی دارد با فک‌تی‌ها درست تاریخی یک نتیجه‌گیری غلط داشته باشد و به باورم بیش از آنکه از یک تحلیل درست تاریخ سیاسی منبعث باشد، بیشتر یک خوانش ژورنالیستی از مقوله نوفل‌لوشاتو است؛ خوانش ژورنالیستی به یکی ازژاره‌های اصلی آن به وجود آمده؛ شورای انقلاب را هم داشته است و بعد از استعفای دولت موقت بازرگان با تاسیس دبیرخانه شورای انقلاب می‌شود. محمدجواد مظفر که اکنون مدیر انتشارات کویر است، کتابی هم تحت عنوان «اولین رئیس‌جمهور» دارد که مجموعه گفت‌وگوهای اعضای دبیرخانه شورای انقلاب در نیمه دوم دی ماه ۱۳۵۸ تا سه نامزد اولین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری ایران را شامل می‌شود. جلال‌الدین فارسی، ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده این سه نامزد هستند. در کنارش، کتاب به گفت‌وگو با بهشتی و عزت‌الله سحابی هم می‌پردازد. در این میان شاید مهم‌ترین بخش این کتاب مربوط به جلسه چالشی ۱۷ دی ماه ۱۳۵۸ اعضای دبیرخانه شورای انقلاب با بنی‌صدر باشد. از این رو است که کتاب هم «اولین رئیس‌جمهور» نام گرفته و به تبعش بدیهی است که در جای جای مصاحبه به این کتاب و گفت‌وگوی دبیرخانه شورای انقلاب با بنی‌صدر هم اشاره می‌شود؛ازاین‌رو با محمدجواد مظفر در مقام مؤلف به گفت‌وگویی صریح نشسته‌ایم تا بازخوانی تاریخی او را نسبت به عملکرد بنی‌صدر در شورای انقلاب و نگاهش به این شورا داشته باشیم. لازم به ذکر است که مصاحبه پیش‌رو صرفاً بر بازخوانی تاریخی بدون سوگیری سیاسی و جناحی تمرکز و تأکید دارد. ازاین‌رو نام‌بردن از افراد و چهره‌های مختلف، چه آنهایی که در قید حیات‌اند و چه آنهایی که فوت کرده‌اند، صرفاً و در جهت تبیین تاریخی صورت گرفته است.

نوفل‌لوشاتو را تأسیس کند و حتی مسیر برای شکل‌گیری شورای انقلاب در ایران را هم فراهم کند؟ البته این را هم بگویم که به‌کارگیری خود واژه «ترونیک» در این مورد مشخص می‌تواند زیرسؤال رود. چون ترونیک معمولاً برای سه‌گانه‌ای از یارامترها و مؤلفه‌هایی به کار می‌رود که در یک جهت، همراهی، همگاری و همسویی داشته باشند. اما مراد من از به‌کارگیری ترونیک، صرفاً قراردادن صادق قطب‌زاده، ابراهیم یزدی و ابوالحسن بنی‌صدر در کنار هم با درنظرگرفتن تضاد فکری و سیاسی هر سه است، نه چیزی بیشتر از آن...

شما اینجا دو نکته را مطرح کردید. یک برای همه کاملاً روشن است که صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر و ابراهیم یزدی، اختلافات زیادی با همدیگر داشتند که از همان فرانسه و نوفل‌لوشاتو شروع شد و با بازگشتشان به ایران ادامه و تشدید پیدا کرد. هر سه فرد بعد از حکم امام در ۲۲ دی ۱۳۵۷ وی تاسیس شورای انقلاب در مقاطع بعدی توانستند وارد شورای انقلاب شوند، اما این سه آن‌قدر با هم هماهنگی، همسویی و همراهی نداشتند که بتوانند یک شورای انقلاب در نوفل‌لوشاتو تشکیل دهند که بتوانند...

◆ حتی به صورت دوفاکتو ...

اینجا مسئله دوفاکتو و این چیزها موضوع نیست؛ بالاخره این شورای ادعایی در نوفل‌لوشاتو یا نبوده که بتواند برای تاسیس شورای انقلاب در ایران تصمیم‌گیری یا رل‌سازی کند. موضوع اینجاست بر خلاف تصوری که وجود دارد واقعاً این سه (صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر و ابراهیم یزدی) نمی‌توانستند یک پروکاپ سیاسی‌امنیتی را در نوفل‌لوشاتو تشکیل دهند که از دلش مثلاً «شورای انقلاب» یا چیزی شبیه به آن ایجاد کند. اختلافات قطب‌زاده، بنی‌صدر و ابراهیم یزدی تقریباً شفاهی همه مسائل می‌شد...

◆ بیرو کوته درستتان سند برای وجود اختلاف نظر شدید بین این «ترونیک یا مثلث بیرو» در همان نوفل‌لوشاتو کم نیست، کمااینکه یک عقیده اکبر هاشمی‌رفسنجانی، یکی از شخصیت‌های بیشتری با جبهه ملی اصلی می‌کرد و خود را تندرویس انقلاب می‌دانست، همواره درنگرفت با صادق قطب‌زاده بود. درحالی‌که قطب‌زاده فکری بیشتری با نهضت آزادی ایران داشت و به همین لحاظ بیشتر مورد تایید مبارزان اسلامی بود که سپس شد بود...

بله. نکته همین‌جاست که واقعاً قطب‌زاده، بنی‌صدر و ابراهیم یزدی به‌واسطه گرایش سیاسی و ارزیابی متضادی که از تحولات داشتند، با وجود آنکه هر سه در پاریس و در همین اماکن بودند اما هرکدام سازِ خودشان را می‌زدند.

◆ اتفاقاً نکته مهمتری که می‌تواند این کژاره (شورای اول انقلاب یا شورای انقلاب نوفل‌لوشاتو) را زیر سؤال برد، این است که اگر این «ترونیک» (صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر و ابراهیم یزدی) توانسته‌اند در ذیل این شورا مسیر را برای شکل‌گیری شورای انقلاب در نوفل‌لوشاتو و انقلاب در تهران فراهم کنند، چرا این سه آیه را حمله به نهضت آزادی و انقلاب (مطهری، بهشتی، باهنر، موسوی‌اردبیلی و هاشمی‌رفسنجانی) خصوز ندارد و بعدها در مقاطع مختلف به شورا می‌بیوندند به شورا می‌بیوندند...

نکته شما کاملاً درست است. ضمن اینکه فراموش نکنیم این سه فرد به لحاظ سیاسی، همورزن هم نبودند. یعنی به لحاظ تأثیر فکری بر امام آن‌قدر تأثیر جدی نداشتند که بتوانند ایده بزرگ و مهمی مانند تاسیس شورای انقلاب را مطرح کنند. البته این جمله من به آن معنا نیست که این افراد جمع جباگانی نداشتند. اتفاقا وقتی می‌گویم صادق قطب‌زاده، ابوالحسن بنی‌صدر و ابراهیم یزدی به لحاظ سیاسی همورزن هم نبودند، به این دلیل است که در بین این سه نفر و در همان نوفل‌لوشاتو، بیشترین اعتماد و اتکای امام به مرحوم دکتر بیزدی بود، چراکه ایشان تسلط بیشتری به زبان انگلیسی داشتند و از طرف دیگر ارتباطات گسترده‌ای هم با مطبوعات و رسانه‌ها پیدا کرده بود. این اعتمادا تا جایی بود که امام اجازه استفاده از «سیم امام» را به مرحوم یزدی داده بود. اینجا حا دارد یک نکته مهم را هم مطرح کنم به نظر من روایت تاریخی مبنی بر سرفام امام به فرانسه و اسکان ایشان در نوفل‌لوشاتو هم به روایت مرحوم یزدی نزدیک‌تر است و روایتی که بیت امام مطرح کرده دال بر اینکه این سفر به ایده خود بیت امام بوده، تذریست است. جاهای دیگر نقل قول کردمام و اینجا هم دوباره می‌گویم، بعد از فشار به دولت جای عزای خارج امام از این کشور، مرحوم دعایی با مرحوم یزدی تماس می‌گیرند تا جاره‌ای برای این مسئله پیدا کنند. بعد از سفر مرحوم یزدی، قرار بر این بوده که امام به کویت منتقل شده که در مرز کویت و عراق، کویتی‌ها از پذیرش امام سر باز می‌زنند و به این ماجرا مرحوم یزدی با مرحوم حسن حبیبی تماس می‌گیرند تا جاره‌ای برای این مسئله پیدا کنند و نهایتاً پیشنهادی می‌شود که بهترین مکان برای سفر و استقرار امام، فرانسه است. من از این خاطره خواستم به این نکته برسم که واقعاً وزن سیاسی مرحوم یزدی و قطب‌زاده و بنی‌صدر هم نزد امام یک‌اندازه نبود و در ضمن اختلافات جدی نیز با هم داشتند.

◆ درادامه همان شبعه‌تبلیغ ژورنالیستی غلط که ایده تاسیس و تشکیل «شورای دوم انقلاب» در تهران را به «شورای اول انقلاب» در پاریس نسبت می‌دهد، موضوع دیگری که بارها روی آن مانور داده‌اند، سفر بهشتی، مطهری، بازرگان و بعدها کیوان سنجابی از تهران به پاریس است که در دیدار با امام، اصطلاحاً «کاتال ارتباط تهران-پاریس» را شکل دادند و مسئول شکل‌دادن «شورای دوم» بودند که به نظر این کژاره هم از اساس نادرست است. بالین‌حال شما ارزیابی‌ات از این کاتال ادعایی (تهران-پاریس) دارید؟

همان‌گونه که در سؤال قبلی خودتان هم به‌درستی اشاره کردید، مطرح‌کردن چهره‌هایی از جبهه ملی یا اعضای نهضت آزادی و ارتباط‌دادن آنها به موضوع سفر بنی‌صدر یعنی تاسیس شورای انقلاب به نظر نمی‌آید که درست باشد. البته به‌معنای نادیده‌گرفتن جایگاه آنان نیست، اما نکته اینجاست که اگر شورای انقلاب که در ۲۲ دی و ۱۳۵۷ با حکم امام در قالب همان هسته پنج‌نفره شکل گرفته باید حداقل شامل قطب‌زاده، بنی‌صدر، ابراهیم یزدی، بازرگان و کریم سنجابی هم می‌شد...

◆ حتی مرحوم سحابی یزد و پسر، مرحوم یدالله و عزت‌الله سحابی که ...

بله مرحوم یدالله و عزت‌الله سحابی و خبلی‌های دیگر از سایر جریان‌های سیاسی. پس من از این دفاع نمی‌کنم که چرا در هسته اولیه پنج‌نفره این آقایان حضور نداشتند و چرا اصلا هسته اولیه شورا با این پنج نفر شکل گرفت. ما داریم اینجا بازخوانی تاریخی می‌کنیم. بدون اینکه هیچ حب و بغض سیاسی‌ای داشته باشیم. بی‌هیچ جانبداری و اجبانا زاویه سیاسی با هر حزب، جناح و فردی بررسی می‌کنیم که در حکم اولیه امام برای تاسیس شورای انقلاب یک هسته پنج‌نفره از روحانیان همسو توانستند این شورا را تشکیل دهند. بنابراین من نه اعتقادی به «شورای اول انقلاب در نوفل‌لوشاتو» دارم و نه چیزی به «نام کانال ارتباطی تهران - پاریس» در قالب سفر بازرگان، کریم سنجابی، شهید مطهری و شهید بهشتی مطرح است. تکرار می‌کنم ایده اصلی شکل‌گیری شورای انقلاب با شهید مطهری بود و در این میان شهید بهشتی هم بسیار اثرگذار بودند. زمانی که امام در پاریس وضعیت انقلاب را می‌بیند، این نیاز حس می‌شود که باید با تشکیل یک شورا، مسیر درستی برای ادامه انقلاب شکل بگیرد و زمانی که موضوع تشکیل شورای انقلاب مطرح است، عمده اعتماد امام مشخصا در این موضوع خاص به شخص شهید مطهری بود و در این میان لایه‌های دوم و سوم از چهره‌های سیاسی مانند قطب‌زاده، بنی‌صدر، ابراهیم یزدی، بازرگان، کریم سنجابی به قول شما مرحوم یدالله و عزت‌الله سحابی و... بودند که در شکل‌گیری کار اصلی ایده تاسیس شورای انقلاب و انتخاب هسته اولیه این شورا نبودند؛ نه اینکه ما اهمیت آنها را نادیده بگیریم یا اعتقاد داشته امام مسئله خیلی مهمی مثل من، مثل در همان سه‌گانه‌ای که نام بردید، قطعا قطع قطب‌زاده، بنی‌صدر و ابراهیم یزدی نزد امام همورزن نبودند و اعتماد بیشتر امام به مرحوم یزدی بود. ولی اینجا ما داریم درباره اینکه اول معتمدان امام برای تاسیس شورای انقلاب حرف می‌زنیم و بی‌تعارف در لایه اول امام برای تشکیل شورای انقلاب که جز شهید مطهری اعتماد نداشت همه را با شهید بهشتی چارچوب کلیاتی برای شکل‌گیری شورای انقلاب و هسته پنج‌نفره فراهم کردند.

◆ البته سفر بهشتی و مطهری بازرگان به پاریس و دیداربهایی در چهت معرفی اعضای پیشنهادی برای شورای انقلاب به امام مطرح نیز بود ...

بله این هم مطرح است که شهید بهشتی و مهدی بازرگان هم برای پیکیری برنامه‌های انقلاب به پاریس رفته‌اند و دیداربهایی با حضور کسانی چون اشراقی، ابراهیم یزدی، صادق طباطبایی و... صورت گرفت. در پس این برنامه‌ریزی‌ها قرار بر آن شد که اعضای پیشنهادی برای شورای انقلاب به امام مطرح شوند اما از این هم فراموش نکنیم زمانی که مرحوم بازرگان سوار بر پاریس و دیداری با امام داشتند، بعد از انجام این دیدار، تمامی کاملا تایدکننده به مواضع امام درباره انقلاب و مسائل پیش‌رو پیدا کردند که بعدها هم اداره یافت. در همین رابطه مرحوم نواب در کتاب خاطراتش به نکته مهمی اشاره دارد...

◆ کدام نواب؟! منظورتان محمدمهدی نواب‌مطلق، دیپلمات پیشین ما در آلمان غربی است که کتاب خاطراتش در انتشارات شما (کویر) به چاپ رسید...

بله. محمدمهدی نواب‌مطلق که اتفاقا اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران در آلمان غربی بود. اتفاق دکتر نواب در همان بحره زمانی قبل از تشکیل شورای انقلاب از اعضای فعال جبهه آزادی خارج از کشور و عضو فعال انجمن‌های اسلامی اروپا بودند. اتفاق دکتر نواب در کتاب خاطرات خود که توسط انتشارات ما (انتشارات کویر) چاپ شده نقل می‌کنند در جلسه‌ای که مرحوم بازرگان بعد از دیدار با امام داشتند، برای این نظر بودند که نباید حکومت دینی شکل بگیرد که اتفاقا آقای نواب و سایرین از کفته مرحوم بازرگان دلگیر شدند. خب زمانی که مرحوم بازرگان چنین نگاهی به مسیر پیش‌روی امام داشته‌اند یا نوع حکومت بعد از سقاقوتون پهلوی دارد، نمی‌تواند در لایه اول معتمدان امام برای تشکیل شورای انقلاب با همه آنها که اینجا برای طرح بکنید. چه بر سد به آنکه بخواهیم این تصور را داشته باشیم با سفر مرحوم بازرگان در کنار کریم سنجابی و مهدی مطهر و شهید بهشتی، درنهایت به نام کانال ارتباطی تهران - پاریس شکل گرفته باشد. دست آخر هم این کانال (تهران - پاریس)، ایده تشکیل شورای انقلاب را داده باشد. البته با تمام انتقادی که به مرحوم بازرگان داشتند، بعد از معرفی و تشکیل هسته اولیه شورای انقلاب، در کام بعدی برای افزایش تعداد اعضای شورای انقلاب مرحوم بازرگان هم به این شورا پیشنهاد شد و نهایتا هم عضو شورای انقلاب شدند.

◆ «شورای انقلاب» یا «شورای انقلاب اسلامی»؟! این هم نکته‌ای است که باز می‌تواند برخی تحلیل‌های غلط این روزها را زیر سؤال ببرد. چون اگرچه به نظر می‌رسد اصل ایده و عنوان «شورای انقلاب» باید نهاده شد اما در درون‌ماه و عملکردهای بعدی به شکل بازری به سمت شورای انقلاب اسلامی رفت. اگر از ابتدا این عنوان همین‌گونه شکل می‌گرفت، قطعا خیلی از جریان‌های سیاسی به‌خصوص جریان‌های پراتیک که اصطلاحا دست به عمل انقلابی و مبارزه مسلحانه زده بودند که عمدتا شامل جریان‌های موسوم به چپ، خود را خارج از دایره حکومت پسابهلوی می‌دانستند. پس اینجا باید پرسید که به باور شما آیا تغییر نام‌بارید پس از شورا، «شورای انقلاب» بود، نه «شورای انقلاب اسلامی» که احیانا از نوعی انتقاد نسبت به حرکت انقلابی جلوگیری شد؟

مطلوزنان اینجا است که یک شیاستیت شکل گرفته...

◆ نمی‌خواستم مستقیم اشاره کنم، یک چیزی شبیه به سیاستیت یا روشن‌تر بگویم کیاست...

خوب گوش کنید و این جمله را درست در مصاحبه یادداشت کنید. اینکه احتمال دارد جلسه‌ای بین هسته اولیه و یا در جلساتی بین شهید مطهری و شهید بهشتی با امام پیرامون ایده تشکیل شورای انقلاب شکل گرفته باشد و بحث کرده باشند که مصلحت نیست «شورای انقلاب» به نام «شورای انقلاب اسلامی» نام‌گذاری شود، من به قطع نمی‌دانم و نمی‌توانم بگویم که چنین جلساتی بوده و آیا واقعا به عمد به این نتیجه رسیده‌اند که نام شورا، شورای انقلاب باشد نه شورای انقلاب اسلامی. در عین حال این احتمال را هم باید داد که واقعاً از اساس این دست تحلیل‌ها وجود نداشته و از همان اول اسم شورا، شورای انقلاب بوده است. چون این شورای انقلابی است که در ایران دارد اتفاق می‌افتد...

◆ بله جوابتان موافقم و من هم واقعا نمی‌توانم به شما قاطعیت بگویم که در قالب سیاست یا کیاست بوده که سعی شده شورا، شورای انقلاب باشد. چون باید به این نکته هم اذعان داشت که شواهد و قرائنی از همان ابتدا حکایت از اسلامی‌بودن حکومت پیش‌رو داشته؛ از مواضع مرحوم بازرگان در فرانسه تا دیگر شواهد که مشخص‌ترین آنها دو اتفاق است: اول آنکه هسته اولیه شورای انقلاب بنج روحانی و معمم (مطهری، بهشتی، موسوی‌اردبیلی، باهنر و هاشمی‌رفسنجانی) بودداند نه نشان می‌دهد نوع حکومت برآمده از دل این شورای انقلاب چگونه حکومتی خواهد بود و هم اینکه طبق همین اسناد جدید منتشرشده از همان ابتدا دستورکار شورای انقلاب برای تعیین حکومت اسلامی مشخص بوده است، کما اینکه در همین اسناد جدید منتشرشده و مشخصا سند مربوط به متن اساسنامه شورای انقلاب که به صورت دست‌نوشته از مصطفی کتیرایی (از اعضای شورای انقلاب، که پس از تصویب در شورا به‌عنوان اساسنامه پیشنهادی به امام خمینی ارائه شده و امام هشت مورد آن را با خط خویش اصلاح و ابلاغ کرد)، منتشر شده است، مورد اشاره شده که به اسلامی‌بودن حکومت پیش‌رو اشاره مستقیم دارد. مثلا در ماده اول اساسنامه آمده که: «شورایی به‌منظور اجرای اهداف انقلاب در آستانه پیروزی و برای ایجاد حکومت جمهوری اسلامی در ایران انتخاب و تشکیل می‌گردد». در بند چهارم ماده اساسنامه به تهیه قانون اساسی جمهوری اسلامی برای عرضه به مجلس مؤسسان یا نظام‌نامه خبنی اشاره شده است. در تبصره دوم همین ماده آمده شده، «موضوات شورا با اکثریت مطلق (نصف به‌علاوه یک) آرای کل اعضای شورا و به‌شرط آنکه با موازین اسلامی مخالف نداشته باشد، معتبر و قابل اجرا خواهد بود. اظهارنظر در مورد مخالف‌بودن با عدم مخالفت شرع‌ها و قوانین و مقررات وضع‌شده از طرف شورا با موازین اسلامی از حقوق شخصی امام یا شورایی است که ایشان تعیین می‌نمایند». پس تکلیف شورا از اول بر بنای حکومت اسلامی بوده است، نه؟

طبیعی است. زمانی که انقلاب با محوریت یک مرجع تقلید مانند امام خمینی پیش می‌رود، بدیهی و اجتناب‌ناپذیر بود که هم، اصل ابدای که توسط شهید مطهری و شهید بهشتی برای تاسیس شورای انقلاب مطرح شد که قطعا قبل از دی ۱۳۵۷ بوده و هسته اولیه این شورا را، پنج روحانی و معمم تشکیل داده باشند. اینجا نزوما نمی‌توان نتیجه گرفت که واقعا بنایی روی دوروزن کسی بوده است.

◆ ناگهی به ترکیب اعضا در برهه‌های مختلف هم به ترسیم میرکمک می‌کند. چون اگر به قبل از اعطاییه ۲۲ دی ۱۳۵۷ بازگردیم، امام اجازه داده بودند بعد از تشکیل هسته اولیه پنج‌نفره، افراد دیگر با اتفاق نظر این پنج نفر (بهشتی، مطهری، موسوی‌اردبیلی، باهنر و هاشمی‌رفسنجانی)، اضافه شوند و در جلسات ابتدایی، تصمیم بر این گذاشته می‌شود که حق‌الامکان، ترکیب شورا، از اعضای روحانی گمه به یک تنگه جلمله کلیدی از زبان ناصر حیرانی‌نوبری خطاب به بنی‌صدر برخوردم دال بر اینکه «شورای انقلاب، هنوز حزب است» که مظهر مشخص آن، حمد صدرحاج سیدجوادی، مهندس مهدی بازرگان، یدالله سحابی، سرلشکر محمدولی قرنی، مهندس مصطفی کتیرایی، سرتیپ علی‌اصغر مسعودی، به اتفاق آرا، به عضویت انتخاب شدند. در این بین کویا قرار بوده که هسته اولیه، به پنج‌نفره کمه هفت‌نفره یا حتی‌تا حضور مرحوم طالقانی و منتظری باشد که به دلیل زندانی‌بودن این دو معذق نشد. مطرح است که بعدها هم آقای منتظری از حضور در شورای انقلاب تا پایان امتناع کرد. پس از پیروزی انقلاب ایران (۱۳۵۷) و با تشکیل دولت موقت، موضوع ادغام شورای انقلاب در دولت موقت مطرح می‌شود و بازرگان، یدالله سحابی، کتیرایی، حاج‌سیدجوادی و قرنی، به دولت و اراتن منتقل شدند و به جای آنها، آقایان حسن حبیبی، مهندس عزت‌الله سحابی، عباس شیبانی، ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده انتخاب شدند و در مرحله بعد، پس از شهادت مطهری، میرحسین موسوی، احمد جلالی و حیب‌الله بیطار انتخاب شدند. این سیر را از بات ثبات طرح کردم که می‌خواهم به سؤال اصلی مصاحبه بنبی‌شورای انقلاب و بنی‌صدر بازگردم و از این طریق مجددا شبه‌تحلیل ژورنالیستی غلطی که مطرح شده هم را زیر سؤال ببرم. اگر به بخشی از کتاب شما (اولین رئیس‌جمهور) بازگردم، مشخصا ابوالحسن بنی‌صدر در بخشی از گفت‌وگوی ۱۱ دی ۵۸ مدرج درکتاب عنوان می‌دارد که «در سال ۵۰، در سمینار انجمن‌های اسلامی اصول، پایه و ضوابط حکومت اسلامی را طرح کردم که می‌شود هشت بند پیش از این: ۱) نه قید هیچ‌یک به خیال اینکه رژیمی می‌رود. نبود. ما من به این قید که رژیم می‌رود. بودم و آن ایده حکومت (اسلامی) را طرح کردم. این مسئله در ایران بی‌نام جاب شد. در ادامه رژیم (پهلوی)، گفتن نوشته بود که ما در فرنگ این مطلب را خواندیم که به اسم آقای خمینی جاب شده است. خب اگرمن مخالف بودم، چطور در آن زمان اصول حکومت اسلامی را طرح کردم؟» پس اینجا مشخصا به ادعای بنی‌شورد که ذیل همان نگاه تاریخی غلط به همراه قطب‌زاده و یزدی، شورای اول انقلاب را تشکیل داده‌اند. همسو با امام موافق حکومت دینی بوده و

طبعا باید همان هسته اولیه شوای انقلاب در تهران حضور می‌داشت که...

این هم از آن سؤالاتی است که من نمی‌توانم با قاطعیت به آن پاسخ دهم. چون با شناختی که من از روحیات و اخلاقیات بنی‌صدر داشتم، او بدش نمی‌آمد خودش را محور خیلی از اتفاقات، تحولات و مشخصا انقلاب بداند. اما شاید واقعا در سال ۱۳۵۰، او این ایده را هم مطرح کرده باشد. به هر حال بنی‌صدر فرزند یک روحانی و معمم بوده و تفکرات اسلامی هم داشته است. کتاب‌ها و مقاله‌های در قالب اسلام هم چاپ کرده و سخنرانی‌هایی هم در جراچوب اسلام داشته است. بنابراین با قاطعیت، نمی‌توانم این ایده را رد یا تایید کنم.

◆ در مقطع ورود بنی‌صدر به شورای انقلاب پس از ادغام این شورا (شورای انقلاب) با دولت موقت، به نظر می‌رسد نه بازرگان، بنی‌صدر را قبول داشت و نه بنی‌صدر بازرگان را؛ محور اختلاف این دو چه بود؟

واقعا سن و سال من به ریشه اولیه اختلافات مرحوم بازرگان و بنی‌صدر قد نمی‌دهد. ازاین‌رو واقعا بی‌خبرم که چرا و برای چه موضوع یا موضوعاتی این دو با هم اختلاف داشتند. اینکه ریشه اختلافات شخصی بود، سیاسی بود، حزبی یا هر مسئله دیگری، من بی‌خبرم. از زمانی هم که با این دو، در شورای انقلاب آشنا شدم با هم اختلافات جدی داشتند. چون از ریشه اختلافات هم بی‌خبرم واقعا نمی‌دانم حق با کدامیک بود. اما حرف مرحوم بازرگان این بود که بنی‌صدر توان، دانش و تجربه سیاسی مدیریتی و عملیاتی لازم برای حضور در دولت موقت و یا شورای انقلاب را ندارد که سبب شده تا بازرگان مسئولیتی به بنی‌صدر نسپارد و حزب مدنظر هم در

◆ همین‌جا توقف کنیم. از احتمال عقبه سیاسی و حزبی در اختلافات بازرگان و بنی‌صدر گفتید. آیا واقعا ریشه کسل در این بود که ما دریک طرف با بازرگان مواضع نهضت آزادی طرفیم و در دیگر بنی‌صدری که تقریبا شناسامه حزبی ندارد یا اینکه...

نه. این‌طور نیست؛ با حداقل برآورد من این‌طور نیست. ببینید زمانی که شورای انقلاب در دولت موقت مرحوم بازرگان ادغام شد، خب طیف متنوعی از افراد با طیف، اختلافات و زاویه‌های سیاری بازدید یا بنی‌صدر داشتند. یکی از ریشه‌های اختلافات، مسئله جبهه ملی و گرایش بنی‌صدر به مرحوم مصدق بود که در آن زمان کسانی مانند بادامچیان، آیت و محمود کاشانی بشدت ضد مصدق و ضد جبهه ملی بودند...

**◆ حرف‌تان را قطع کردم باید طرح این سؤال که در مراجعه به کتاب‌تان، اتفاقا مصاحبه با بنی‌صدر از طرف امیرخلیلی و مشخصا درباره «انتشارات مصدق»، انتشاراتی که در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ از سوی بنی‌صدر و با همکاری حسن حبیبی تأسیس شد. شروع می‌شود و امیرخلیلی به همین واسطه بنی‌صدر را متهم به کرایش‌های ملی‌گرایانه و شاید به باورهای مصدق و جبهه ملی می‌کند؛ البته بنی‌صدر هم منکر مسئله نمی‌شود و حتی در بیانیه، خود را مدافع جبهه «موازنه منفی مصدق» می‌داند؛ به این‌دلیل که بی‌خواهد ایران، به مسئله باشد و نه زیر مسئله. بنی‌صدر در پاسخ دیگری به امیرخلیلی به نقش همرزمان در تاسیس «انتشارات مدرس» هم اشاره می‌کند که در سال ۱۳۵۰ به توصیه حقوق قطب‌زاده تاسیس شد و در ادامه یادی هم از انتشارات «دوازده‌محرم» می‌کند که سال ۱۳۵۲ با همکاری محمد ترکمان و عبدالباقی آب‌الهی بنا نه